

## تذکره مهتکران

بخامه آقای سید علی اکبر برقی قمی

و شیخ مفید در ارشاد او را از اصحاب امام جعفر صادق شمرده است .  
**کشی** باستاند خود از حسین بن معاذ بن مسلم روایت کرده است که پدرش معاذ گفت که امام صادق بمن فرمود مرا خبر دادند که تو در مسجد جامع می نشینی و فتوی میدهی گفتم آری و خود نیز میخواستم پیش از اینکه بیرون روم از آن بیرسم . من در جامع می نشینم مردی میآید و از من میپرسد و من ننگران اویم در صورتیکه باشما از درخلاف باشد همچنانکه مخالفین شما میگویند بوی پاسخ میدهم و مردی را که من بدوستی شما میشناسم حکمی که از شما است باو میگویم و مردی میآید که او را نمیشناسم و نمیدانم کیست باو میگویم فتوی فلان چنین است و فتوی فلان چنان و گفتار شمارا در میان گفتارها می افکنم فرمود چنین میکنی و من نیز چنین کنم و در روایت دیگر فرمود خدا ترا رحمت کند چنان میکنی .

**علامه حلی** معاذ بن مسلم هرارا در قسم اول خلاصه ذکر کرده و او را

توثیق نموده است .

**معاذ** در سال ۱۹۰ درگذشت و بهمنی گویند در سالی که برامکه در نکبت

افتادند از دنیا برفت و آن سال ۱۸۷ بود و این خلکان سال اخیر را درست دانسته و ابن الندیم نیز در فهرست همین سال را تعیین کرده است و تاریخ ولادت او همین نیست .

### سبب جدا شدن صرف از نحو

چنانکه پیشتر نوشتیم مسائل صرف در نحو مندرج و آورده بوده و معاذها آنرا از نحو جدا کرد و سبب این بود که نحو از اعراب و بنای کلمه بحث میکرد و مسائل صرف با آن علم بیگانه بود چه در نحو میبایست از صرف افعال و اسماء و فعل صحیح و مضاعف و معقل و مهموز و احکام آنها و اشتقاق و اعلال و ابدال و منسوب و صغر و وقف و غیر اینها بحث کنند و اینها هیچک با نحو مرتبط نیستند بدین منظور آن دو علم را از یکدیگر جدا کردند و باید دانست که علم صرف اهمیت شایانی دارد و در میان علوم ادبیه مبتواگفت حکم ستون ساختمان را دارد و طالب علوم ادبیه را میبایست که علم صرف را نیکو فراگیرد تا سایر علوم ادبیه را باسانی

تواند تعلم کردن و از اینروست که علم صرف را پیش از نحو نویسد و بیاموزاند و ما برای آنکه این تذکره تهی از فایده نباشد بخشی از قواعد کتابت را که ارباب این فن ضبط کرده اند و دانستن آنها کاتب و نویسنده را واجب است در اینجا نگارش میدهم .

باید دانست که مناط کتابت بر وقف و ابتدا باشد باین معنی که باید نگریست که بهر کلمه چگونه آغاز کنند و چگونه وقف نمایند مثل اینکه « من اینک » با همزه وصل آنرا نویسد چه در سخن بآن آغاز کنند و مثل ( صومعه ) که با هاء نویسد چه بر آن وقف کنند .

تاء مؤنثات و مسلمات و تاء جمع مکسر را کشیده نویسد و تاء رحمة و مؤنثه و مسلمة مدور ( در فارسی تمام کلمات عربی که مختوم بقا باشند کشیده نویسد ) و اذن که از حروف ناصبه است با نون نویسد ( ا ) و غیر آنرا با الف و همزه اول کلمه را بصورت الف نویسد مانند ( ابد و اجل و اضرب ) و همزه متوسط را که ساکن باشد بحرکت حرف ماقبل آن مانند ( بأس و یوس و بش ) و همزه آخر را بصورت همان همزه نویسد مانند ( جزء و شئی ) مگر در جائیکه منصوب باشد که با الف نویسد مانند ( جزءاً و شئناً ) و آخر اسم منصوب را با الف نویسد مانند ( زیداً ) و این را الف اطلاق گویند و ماضی مهورز اللام تنبیه را با دو الف نویسد مانند ( قراا ) و تنبیه مضارع آنرا هرگاه نون آن بیفتد نیز با دو الف نویسد مانند ( لم یقراا ) و من و عن که با ما باشند پیوسته نویسد مثل ( مما و عما ) و ان ناصبه را با ولاء متصل نویسد مانند ( لئلا ) و از بسم الله الف را در نوشتن بیچکنند اما درجائیکه بالفظ جلاله نباشد آنرا بنویسد مانند ( باسم ربك و حبیبك و وقتك و يومك و ساعتك ) را پیوسته نویسد و در آخر جمع مذکر ماضی و مضارع و امر الف بفرایند مانند ( ضربوا و یضربوا و اضربوا و در جمع مذکر اسم فاعل نیز الف زیادت کنند مانند ( ضاربوا القوم ) و در تنبیه و مضمر الذی و التي بك لام بفرایند و چنین نویسد « اللذان و اللتان و اللتیا » و نیز « اللاتی و اللواتی و اللواتی و اللوا » را با دو لام نویسد و در عمرو بك و او بیاورند تا در کتابت بعمر مشبه نشود لیکن این در جائیکه مرفوع باشد اما

(۱) لیکن در اذن ناصبه بر این قاعده اتفاق نباشد و بسیار باشد که آنرا با الف نیز نویسد اما آنرا متون آرند تا رفع اشتباه شود مانند « اذا »

در جائیکه منصوب باشد و یا مضاف و یا علم و یا با الف و لام زیادت و او  
 ضرورت ندارد و عرب با زیادت و او عمرو مثل زند و کسیر را که در میان جمعی  
 در آید با آنکه حاجتی باو نباشد گویند و او عمرو است ابونواس گوید :

أبها المدعی سلیمی قاما  
 است منها ولا قلامة ظفر  
 انما انت من سلیمی کواو (۱)

و از ابراهیم و اسحق و سلیمان و عثمان الف را بیفکنند لکن سقوط الف جائز  
 باشد نه واجب اما از هذا و هذه و هذان و هؤلاء و ذلك و اوائك واجب باشد و  
 نیز حذف الف از مثلکه و سموات و ثلث و ثلثین جائز باشد و از این سبب در جائیکه  
 میان دو علم باشد و صفت همزه را حذف کنند و ننویسند مانند ه هذا زید بن عمرو ،  
 اما در جائیکه خیر باشد نه صفت مانند (المسیح ابن مریم) و یا صفت باشد اما  
 میان دو علم نباشد مانند جائی زید ابن احنینا همزه آرا بنویسند و از داود يك  
 و او بیفکنند و در رؤس جائز است با دو و او بنویسند یا با يك و او و از الف  
 صلاة و ذکاة و حیاة و او تواند بدل شدن همچون صلوة و زکوة و حیوة اما با او  
 نوشتن جائز باشد نه واجب و ناقص یا بی را که سه حرفی باشد یا یا بنویسند مانند  
 « فقی و رمی » و ناقص و او را با الف مانند « عصا و دعا » و الف چهارم و بالاتر  
 از چهارم از هر اسم و فعلی را با یا بنویسند ما (رضی و مصطفی و اعلی و ادنی  
 مگر در جائیکه پیش از الف یا باشد مانند « محبا » در این صورت آنرا با الف  
 بنویسند و از این قاعده یحیی بیرونست « و کلا و کلتا » را با الف بنویسند و حروف را  
 با الف بنویسند مگر بلی و علی و الی و حتی که با یا بنویسند و مؤکد بنون تأکید شغیفه  
 را در مفرد مذکر با الف بنویسند مانند « اضربا » و حروف و شبه حروف از اسماتی  
 که بمعنی شرط و یا استفهاند در صورتیکه با ما باشند پیوسته بنویسند مانند « اینما  
 و حیثما و کلاما » مگر « می » که آنرا جدا بنویسند و « حتام و غلام و الام » که بدون  
 هاء سکت باشد با الف بنویسند و با هاء سکت با یا مانند « حتی » و « علی مه  
 و الی مه

(۱) یعنی ای کسیکه از بیخردی دعوی پیوستگی با سلیمی داری تو از سلیمی  
 نیستی و نه ناخن چیده او و جز این نیست که تو از سلیمی همچون و او بی باشی که در  
 هجا بستم آنرا بعمرو ملحق کرده اند .

## مبتکر علم معانی و بیان

نخستین کسیکه علم معانی و بیان را ابتکار کرد بنا بر نقل سیوطی شیخ عبد-  
الاهر جرجانی (گرجانی) است و شاید مؤلف زبدة الصحائف که میگوید اول کسیکه  
این علم را تدوین کرد شیخ عبدالقاهر بود مدرکش نقل سیوطی باشد لکن این  
رای استوار نیست چه پیش از شیخ عبدالقاهر ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانی (۱)  
در آن علم کتاب المفصل دریان و فصاحت پرداخت و پس از مرزبانی محمد بن احمد  
ابن محمد وزیر عمیدی کتاب متنقیح البلاغه را تصنیف کرد.

علامه جلیل سید حسن صدرالدین در کتاب الشیعة و فنون الاسلام گوید: نخستین  
کسیکه علم معانی و بیان و فصاحت و بلاغت را وضع و تأسیس کرد و در آن کتاب  
تصنیف کرد ابو عبدالله محمد بن عمران بن موسی بن سعید بن عبدالله مرزبانی  
خراسانیست که در بغداد میزیست و کتاب المفصل فی بیان و الفصاحه پرداخت این  
الدیم در فهرست گوید: و این کتاب سیصد ورق است و حافظ سیوطی گوید: اول کسیکه  
در آن علم کتاب پرداخت عبدالقاهر جرجانیست و ابو عبدالله مرزبانی در سال ۳۷۸  
از دنیا برفت و شیخ عبدالقاهر جرجانی در سال ۴۴۴ در گذشت و یافعی در تاریخ  
خود در ترجمه مرزبانی گوید: وی علوم ادبیه را از ابن درید و ابن ابیاری  
فراگرفت و صاحب تصانیف مشهوره و مجامیع غریبه است و در ادب بسیار روایت  
کرده و در حدیث موثق است و بذهب تشیع عقیدت مند و شعرش اندک لکن  
نیکوست آنگاه قطعه از شعرش را ذکر کرده است و ابن خلیکان همانرا که یافعی  
گفته حتی تصریح بر تشیع او گفته است و مؤلف کشف الظنون او را علامه وصف  
کرده آنجا که اخبار متکلمین را ذکر نموده است و من ترجمه او را در اصل (مقصود  
از اصل کتاب تأسیس الشیعة الکرام لفنون الاسلام است) بتفصیل نوشته ام و فهرست

(۱) مرزبانی منسوبست به مرزبان بر وزن دشمنان یعنی سرحد دار و فرماندار و  
نگاهدار باشد و در لغت عرب بمعنی مهتر و بزرگ باشد و جمع آن مرزبانانست  
لیکن در اینجا همان مقصود مرزبان بمعنی فارسی باشد. ابن خلیکان گوید مرزبانی منسوب  
است به مرزبان که نام یکی از نیاکان او است و پارسیان این کلمه را بر مرد بزرگ  
قدر اطلاق کنند و تفسیر آن در عربی حافظ الحد (نگهبان سرحد) باشد و ابن جوالیقی  
دو کتاب المعرب چنان گفته است.

تمام مصنفات او را بیرون آورده ام و گفته ام . ولادتش در جمادی الاخره 'از سال ۲۹۷ و وفاتش در روز جمعه درم شوال از سال ۳۷۸ بود و بعضی گویند در سال ۳۹۴ از دنیا برفت و ابو بکر خوارزمی بر او نماز خواند و نیز بر شیخ عبد القاهر از دانشمندان شیعه محمد بن احمد بن وزیر بن محمد ابوسید عیسی متوفی ۴۲۳ مقدم میباشد و کتاب تفتح البلاغه را در آن علم پرداخت، همچنانکه در کشف الظنون است و منتجب الدین بن بابویه در فهرست اسماء مصنفین شیعه امامیه او را ذکر کرده است و بساقت گوید وی در شمار نحوین و لغویین و ادیبان و مصنفان است و در مصر میزیست و تولیت دیوان انشارا داشت و از آن منصب معزول و برکنار گردید و دیگر بار بدان منصب رسید و کتاب تفتح البلاغه و کتاب اللروض و الفوائی و غیر اینها پرداخت و در روز جمعه پنجم جمادی الاخره از سال ۴۳۳ از دنیا برفت و در تاریخ وفاتش درست آنست که ما نوشتیم . انتهى

نگارنده گوید مؤلف روضات الجنات وفات شیخ عبد القاهر را در سال ۴۷۱ ضبط کرده و آنگاه گوید و بعضی بر آنند که در سال ۴۷۴ از دنیا برفت بنا بر این میان مرزبانی و شیخ عبدالقاهر فاصله زمان بیشتر باشد و از آنجا که علامه مزبور مدارك کافی در دسترس داشته و میتکر را مرزبانی بدنام آورده است ما نیز ویرا میتکر قلمداد میکنیم و ترجمت وی میپردازیم .

**نام و نسب مرزبانی** چنانست که نگارش یافت لیکن کتیب او را ابن خلیفان و ابن الندیم ابو عبدالله ضبط کرده اند و خطیب در تاریخ بغداد ابو عبدالله و شریف مرتضی در کتاب امالی گاهی ابو عبدالله و گاهی ابو عبدالله آورده است و میتوان گفت درست همان ابو عبدالله است و اشتباه از نسخا پدید گشته است بشهادت اختلافی که در کتاب امالی شریف مرتضی است و ما یقین میداریم که آن اختلاف از نویسندگان است چه مانند ابن الندیم و شریف مرتضی که با مرزبانی معاصرند کتیب او را همان ابو عبدالله دانسته و نوشته اند و نسخه گیران این اختلاف را در میان در انداخته اند . باری مرزبانی در اصل از مردم خراسان بود و در بغداد از مادر بزاد و در همانجا نشو و نما کرد و بزیست تا از دنیا رفت .

**خطیب در تاریخ بغداد گوید** کتاب معروف بمرزبانی از ابو القاسم بغوی

و ابو محمد محمد بن هرون حضرمی و احمد بن سلیمان طوسی و ابو بکر بن درید و ابو عبدالله نفلویه و ابو بکر بن انباری و کسانیکه در طبقه ایشانند و بعد از ایشان روایت

کرده است و از وی قاضی ابو عبدالله صیمری (گویا معرب‌گمره باشد که از توابع گلباگان و خمین است) و قاضی ابوالقاسم تنوخی و علی بن ایوب قمی و حسن بن علی جوهری و محمد بن مظفر دقاق و غیر اینان روایت کرده اند و مرزبانی صاحب اخبار و روایات بسیار است و در اخبار شعرای متقدمان و محدثان و در غزل و نوادر و غیر اینها کتابهای بسیار تصنیف کرده و بیشتر کتب او بروش اجازت است نه سماع و در اجازت گوید خیر داد مارا و بیان آنانرا نماید .

**ابن الدنیم در فهرست گوید** مرزبانی آخرین کسی است از اخبار بین مصنفین که ما اورا بدیدیم و روایت بسیار نمود و بصدق لهجه و معرفت روایات معروف بود و اخبار بسیار شنیده بود .

**خطیب در تاریخ بغداد گوید** علی بن ایوب قمی مرا گفت (ان ابا عیدالله احسن تصنیفا من الجاحظ) یعنی مرزبانی از جاحظ نیکوتر تصنیف میکرد و نیز او مرا خیر داد که روزی برابوعلی فارسی درآمدم از من پرسید از کجا میآئی گفتم از نزد مرزبانی گفت مرزبانی از جهان دنیا است . و همو گوید تضدالاوله دیلمی بر درخانه مرزبانی که میرسد همانجا میایستاد تا مرزبانی از اندرون خانه بدر آید بر وی سلام میکرد و از حال او میپرسید آنگاه بگذشت و مرزبانی خود گفت ده هزار ورق سیاه کردم و سه هزار ورق آن در نزد من بصحت پیوسته است .

نگارنده گوید این نقل درست بنظر نمیآید زیرا مرزبانی همچنانکه از فهرست ابن الدنیم مستفاد میگردد فزونتر از آن مقدار کتاب پرداخته و من - پس آنرا باورم و ممکن است گفتار مرزبانی در آغاز و یاد در میان کتاب پرداختنش بوده است نه در پایان آن. ابن خلکان گوید مرزبانی صاحب تصانیف مشهوره و مجامیع غریبه است و بسیار روایت ادب کرد و بسیار کتاب تصنیف نمود و در حدیثش موثق و بمذهب تشیع قائل بود و خطیب نیز از عتیقی و محمد بن ابی الفوارس تصریح بر تشیع اورا نقل کرده است .

**قاضی صیمری گوید** من خود از مرزبانی شنیدم که میگفت در خانه من پنجاه بستر است که آنها را برای کسانی از اهل علم که دوزد من شب را بسر میرند آماده کرده ام .

**شریف مرتضی** در کتاب امالی که از کتابهای بسیار نفیس است بسیار از مرزبانی حدیث میکند و برای نمونه که اندازه بجز مرزبانی در فزون ادبیه آشکار گردد بیک

نقل از وی می‌پردازم. شریف در شعر مالك بن اسماء بن خارجه فزاری که گفته است:

و حديث الله هو مما ينمت الناعنون بوزن وزنا

منطق صائب و تلحق احیانا (۱) و خیر الحدیث ماکان لحننا

گردد شاعر در این شعر لحن در اعراب را که ضد صواب است اراده نکرده است بلکه مراد او از لحن در مقام کنایت از شنی و تعریض بذکر شیئی و عدول از تصریح است مانند فرموده خدایتعالی و ولتفر ففهم فی لحن القول (یعنی البته ایشان را می‌شناسی در سخنی که بکنایت گویند) و مانند این شعر:

و لقد وحیت لکم لکیما تفتنوا و لحننا لیس بالهزتاب (۲)

و بعضی گویند مقصود از لحن در بیت تفتن و سرعت فهم است و روایت نبوی (لعل احکم ان یکون لحن بحجته) یعنی شاید یکی از شما بحجت خود تیز فهم تر باشد، بهمان معنی است و چیزی که معنی ما را گواهد است ایست که خبر داد ما را ابو عبدالله محمد بن عمران بن موسی مرزبانی و او گفت خبر داد ما را احمد بن عبدالله عسکری و او گفت خبر داد ما را عنزی و او گفت خبر داد ما را علی بن اسمعیل یزیدی و او گفت خبر داد ما را اسحق بن ابراهیم و او گفت هند دختر اسماء بن خارجه نزد حجاج سخن بخطا گفت حجاج او را گفت آیا تو نیز سخن بغلط کنی یا آنکه زنی شریفه و در خانه قیس باشی؟ گفت آیا سخن برادرم مالک را بزن انصاریه شنیده حجاج پرسید که آن سخن چیست گفت.

منطق صائب و تلحن احیانا و خیر الحدیث ماکان لحننا

حجاج گفت مقصود برادر تو غلط در گفتار نیست بلکه مرادش ایست که خبر دهنده از مراد خود بکنایت خبر میداده است زبانت را بصلاح می‌آورد.

باری از اینگونه اخبار تاریخی ادبی از مرزبانی بسیار روایت کرده است و

(۱) یعنی حدیثی که آنرا لذیذ می‌شمردم از هر چه وصف کنندگان وصف کنند و پسندند گفتار صواب است که گاه بگاه بکنایت سخن کنند و بهترین حدیث آنست که بکنایت باشد.

(۲) یعنی بشما اشارتی کردم تا بمقصود متنظن گردید و کنایاتی گفتم نه گفتاری که شك در آن رود.

یکی ترانگت که مرزبانی یکی از ستونهای عربیت و ادبیت بوده است .

**ابن خلکان گوید** مرزبانی نخستین کسی است که دیوان یزید بن معاویه را جمع

کرد و پس از وی بران بیفزودند آنگاه این ابیات را از او نقل کرده است .  
 اذا رمت من لیلی علی البعد نظرة  
 تطفى جوی بین العشا والاضالع  
 تقول نساء الحمی تطمع ان تری  
 محاسن لیلی مت بداء المطامع  
 و کیف تری لیلی بعین تری بها  
 سواها و ما طهرتها بالمسامع  
 و تلقت منها بالحدیث و قد جرى  
 حدیث سواها فی خروق المسامع  
 اجلك باللی عن العین انما (۱)  
 اراك بقلب خاشع لك خاضع  
 و گوید من از بس شیفته اشعار او بودم تمامت دیوان شعر او را حفظ داشتم  
 و این در سال ۶۳۳ بود هنگامیکه دودشوق بودم و من میشناسم اشعار او را که با او منسوب  
 است و از او نیست و تتبع کردم ناصاحب هر ابیاتی را بدست آوردم و اگر بیم این  
 نبود که رشته سخن بدر از اکشد بیان آن میپرداختم .

نگارنده گوید شگفت اینست که فاضی نورالله در مجالس المؤمنین در ترجمه  
 مرزبانی از تاریخ یاقعی همان اشعار را نقل کرده و گویند آنها را بقص یاقعی مرزبانی  
 دانسته است و در پایان اشعار گوید همانا مقصود مرزبانی در این ابیات حقیقت مبنائی  
 از لفظ لیلی شاهد حقیقی و مطلوب اصلی است و مراد از بیت پنجم اشعار است بمذهب  
 شیعه که ایشان خدا تعالی را مزه و متعالی از ادراک باصره و رؤیت مجاهره میدانند و  
 اثبات رؤیت قلبی که عبارت از ظهور تام و کشف و وضوح تمام هست مینماید انتهى -  
 و من نیز میگویم هر گاه بیم این نبود که رشته سخن بدر از اکشد بیان حقیقت امر  
 میپرداختم .

مرزبانی چنانکه نوشتم مورد ستایش دانشمندان و محل اعتماد و وثوق ایشان  
 است لیکن از آنجا که بر طریقت تشیع میزیسته است از هر ی زبان بطن او گشوده است

(۱) یعنی هر گاه از دور بر لیلی نظر افکنم حرارت عشقی که در اندروز است فرو  
 میشیند زنان قبیله میگردند تو طمع داری محاسن لیلی را ببینی با درد طمع بمیر و  
 چگونه توانی دید لیل را با چشمی که غیر لیلی را با آن نگرسته و با سرشك آنرا پاک  
 نکرده و چگونه از حدیث لیلی لذت بری با آنکه حدیث جز لیلی در گوش فرو برده  
 ای لیلی تو والا نری از اینکه تورا با چشم بنگرم و بس باید تو را با دل خاشع و  
 خاضع ببینم .